

شیطان چگونه آدم و حوا در فریب داد؟

بعد از آن که بار شیطان به بهشت رفت، در همان دهان مار، شروع کرد با آدم علیه السلام صحبت کردن - آدم هم خیال کرد سخن گو مار است. می گفت: ای آدم! خدا نمی خواهد که شما برای همیشه در بهشت بمانید و هر کس از این درخت بخورد جاوید می ماند، خدا با این دستوری که به شما داد، قصد خیانت داشته! از آن بخورید تا جاوید بمانید!

آدم جواب داد: ای مار! این حرف که تو می زنی، از غرور شیطان است. چه طور خدا که می گوید: از این درخت نخورید ضرر دارد قصد خیانت به ما را داشته، در حالی که تو می گویی بخور ضرر ندارد و برای حرف خود قسم هم می خوری؟ که خدا «ارحم الراحمین» است و بخیل نیست. شیطان هر چه وسوسه کرد، آدم نپذیرفت و با او مخالفت نمود. وقتی شیطان از آدم ماء یوس شد، پیش همسرش حوا آمد و گفت: ای حوا! آیا می دانی درختی که خداوند برای شما حرام کرده بود، اکنون برایتان حلال کرده؟ چون دید اطاعت و عبادات شما بسیار نیکو بوده است. اگر می خواهی امتحان کن، فرشتگانی که موکل بر آن درخت بودند و حیوانات بهشت را از آن منع می کردند، دیگر با شما کاری ندارند. همین دلیل است که آن درخت برای شما حلال شده، اگر تو جلوتر از آدم از آن بخوری بر او مسلط خواهی شد و او مطیع تو می شود، مجبور است از تو اطاعت کند!

حوا گفت: من الان امتحان می کنم. به سوی آن درخت رفت. وقتی ملائکه خواستند او را از نزدیک شدن به آن درخت منع کنند، خداوند به آنان وحی نمود و خطاب کرد: شما کسی را که عقل ندارد منع کنید، نه کسی را که به او عقل دادم و آن حجت است بر او. اگر مرا اطاعت کند مستحق ثواب و اگر مخالفت کند مستحق عذاب است. ملائکه هم او را رها کردند و آزاد گذاشتند. حوا هم بی آن که آنها

مانع‌اش شوند، به درخت نزدیک شد. خیال کرد واقعا خوردن از آن حلال شده و ایرادی در کار نیست. مقداری از میوه درخت خورد و طوری هم نشد. پیش خود گفت: مار درست گفت و می‌دانست که خوردن از آن حلال شده. بعد از آن رفت پیش همسر خود آدم علیه‌السلام و گفت: آیامی‌دانی که خوردن از آن درخت بر ما حلال شده؟ من نزدیک آن رفتم، ملائکه هم مانع‌نشدند، مقداری از آن خوردم، می‌بینی که طوری‌نشدم و ایرادی نداشت. آدم علیه‌السلام هم گول زن را خورد و با حوا به‌راه افتاد، رفتند و از آن میوه خوردند!

وسوسه شیرین شیطان

بدنیست قدری از وسوسه‌های شیرین و دل‌پذیر شیطان که توانست با آنها آدم و حوا را بفریبد و از مقام و مرتبه خود به زیر آورد بیان کنیم. گفته شده که: شیطان بر اثر سجده نکردن بر آدم، رانده درگاه شد و پس از آن تصمیم قاطع گرفت تا آن‌جا که می‌تواند از آدم و اولادش انتقام بگیرد و در مکر و حيله و فریب دادن آنان کوتاهی نکند. آن ملعون، به خوبی می‌دانست خوردن از آن درخت ممنوعه باعث می‌شود که آنها را از بهشت بیرون کنند. در صدد وسوسه آنان بر آمد و برای رسیدن به این مقصود دام‌های گوناگون خود را بر سر راه آنها گشود و برای نائل آمدن به هدف شوم خود بهترین راه را در این دید که عشق و علاقه ذاتی انسان، به تکامل و ترقی در زندگی جاوید استفاده کند. نیز برای قانع کردن آنان برای مخالفت فرمان خدا، عذر و بهانه‌ای بتراشد که آنها با دلگرمی دستور او را اجرا کنند. لذا بعد از آن که از حضرت آدم علیه‌السلام مایوس شد، پیش همسر آدم رفت. گفت: آیا می‌دانی چرا خداوند شما را از میوه این درخت منع کرده و گفته است نزدیک آن نشوید؟ چون درخت حیات و جاوید است. هر کس از آن بخورد یا فرشته می‌شود و یا عمر جاویدان را به دست می‌آورد و همیشه زنده می‌ماند. (۱۱۷)

سپس گفت: خداوند متعال نمی‌خواهد شما در زندگی دائمی با اوشتریک باشید، می‌خواهد این جاودانگی مخصوص خودش باشد؟ باین نقشه و نیرنگ به آنها فهماند خوردن از این درخت ضرر و زیان به شما نمی‌رساند، بلکه همیشه در بهشت خواهید ماند. بعد از آن گفت: اگر از آن نخورید به این زودی شما را از بهشت بیرون می‌کنند. باز برای این که پنجه‌های پر وسوسه و حيله‌های خود را بیشتر و محکم‌تر در جان آدم فرو برد و آنها را از حق و حقیقت منحرف کند، برای حق به‌جانبی خود، قسم‌های شدیدی خورد و گفت: من خیر خواه و دل سوز هستم، خود را موظف می‌دانم که شما را نصیحت کنم!!^(۱۱۸)

حضرت آدم علیه‌السلام که هنوز تجربه کافی در زندگی را نداشت و تاحال گرفتار دام‌های شیطان و خدعه و نیرنگ‌های دروغ او نشده بود و نمی‌توانست باور کند کسی این چنین قسم دروغ به خدا یاد کند، سرانجام تسلیم شد و فریب و نیرنگ شیطان در او اثر کرد و از میوه آن درخت خورد.

صد هزاران سال ابلیس لعین

بود ابدال امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت

گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت

بعد از خوردن از آن درخت، برایشان ثابت شد که نه تنها آن میوه آب‌حیات و زندگی جاوید نبود، بلکه به مجرد خوردن، لباسهای بهشتی از بدنشان ریخت و عورت‌ها و بدنهای آنها تا آن موقع مخفی و پوشیده بود ناگهان ظاهر شد. ایشان در میان بهشت و جمع فرشتگان لخت و عریان شدند، حیران و سرگردان ماندند. وقتی لباسهای بهشتی و آن تاج کرامت از اندامشان فرو ریخت و خود را در جمع ملائکه عریان دیدند، بلافاصله خود را به میان درختان رساندند و از برگ‌های درختان برای پوشیدن اندام کمک می‌گرفتند و عورت‌های خود را می‌پوشاندند، ولی برگ‌ها هم اطاعت نمی‌کردند و از بدنشان پرواز می‌نمودند و باز عریان می‌ماندند.

حوا چاره خود را در این دید که بنشینند تا رسوائی او کمتر باشد. آدم بایک دست عورت خود را پوشانید و با دست دیگر سر خود را گرفت.

وگفتند: خدایا! ما بر نفس خودمان ظلم کردیم. اگر ما را نبخشی و بر مارحمت نکنی از زیانکاران خواهیم بود.^(۱۱۹) خداوند به آنها خطاب کرد وگفت: مگر من شما را از خوردن میوه آن درخت منع نکردم؟ مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است. چرا فرمان من را اطاعت نکردید و فریب آن ملعون را خوردید؟ سپس فرمود: الحال چاره‌ای جز این نیست که باید از بهشت خارج شوید. و آنها را از مکان و مقام خود بیرون کردند و به زمین فرستادند.^(۱۲۰)

جد تو آدم، بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام

مذنبی، مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای روسیاه

شیطان مزد عمل می‌گیرد

بعد از آن که شیطان از سجده کردن بر آدم سرپیچی کرد و از بهشت بیرون شد.

گفت: پروردگارا! حالا که مرا بیرون و از رحمت خود دور می‌کنی، عبادات من چه می‌شود، هزاران سال عبادت کرده‌ام که فقط چهار هزار سال آن را به دو رکعت نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فرمودی، عمل عمل کنندگان را ضایع نمی‌کنم!^(۱۲۱) آیا سزاوار است که با یک اشتباه، مزد عمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟

خطاب از مصدر جلال رسید که مزد هیچ کس در پیش من ضایع نمی‌شود، ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت دهم در دنیا هر چه بخواهد، می‌دهم. شیطان عرض کرد: من هم

مزدعمل خود را در دنیا از تو طلب می کنم. چون به واسطه آدم جهنمی شدم حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می دهم! خطاب شد: حاجات خود را بگو تا به تو ببخشم! شیطان در جواب گفت:

اول آن که، اجازه دهی تا روز قیامت زنده باشم. خدا در جوابش فرمود: اگر می خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا شربت ناگوار آن را نجس، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مرگ را بچشد و اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نیست. آن روز همه زنده می شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب و نقت جهنم خواهند بود.

چون نجات از مرگ برای کسی نیست، تو را مهلت می دهم تا روزی که معلوم است. (۱۲۲)

- شاید مراد روز ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشد که به دست لشکر آن حضرت کشته می شود و شاید هم روز آخر دنیا باشد. (۱۲۳)

دوم این که، خدایا! از تو می طلبم که در مقابل هر یک از فرزندان آدم، دو فرزند به من عطا کنی! از این رو، در اخبار وارد شده: برابر هم یک نفر از اولاد آدم که متولد می شود، دو شیطان بر او مسلط است و او را اغوا می کنند.

سوم، گفت: خدایا! از تو می خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی که از هر جای بدن او بخواهم، بتوانم او را به معصیت بکشانم.

چهارم. از تو می خواهم که فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آنها را ببینیم!

پنجم، از تو می خواهم این قدرت را به من بدهی که به هر صورت بخواهم بتوانم در آیم. بنابر این (در هر جا و هر شکلی که می خواهد در می آید تا شاید مردم را فریب دهد). همان طور که در روز سقیفه بنی ساعده، مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم تشکیل شده بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کار را برای آنان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس

شورای مکه بیان شده است). و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهد در آمد، اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند^(۱۲۴) و ده‌ها داستان دیگر که در مباحث کتاب آورده شده است. ششم. پروردگار! از تو می‌خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن مسلط باشم!

هفتم، عرض کرد: خدایا! از تو می‌خواهم مرا مخصوصاً در سینه آدم و اولاد او مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم. چنان چه در قرآن می‌فرماید:

«الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس،»

«شیطانی که وسوسه و اندیشه بد در دل مردم می‌افکند، وسوسه او، هم در دل جن باشد و هم در دل انسان.»^(۱۲۵)

خداوند هم در پایان هر یک از خواسته‌های او فرمود، راضی شدم. وقتی شیطان این حاجات را از خداوند گرفت، عرض کرد:

«فبعزتک لاغوينهم اجمعین»^(۱۲۶)

ای خدا! به عزت و بزرگواری خودت، همه آنها را گمراه و از راه راست منحرف می‌کنم.

سپس شیطان گفت: من آنها را از پیش رو (آنها که آخرت را در پیش دارند در نظرشان کوچک و ساده جلوه می‌دهم) و از پشت سر (آنها را که به جمع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حقوق واجب دستور می‌دهم) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله شبهه و شک و تردید ضایع می‌سازم)، و از طرف چپ (لذت مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می‌دهم)، و سراغشان می‌روم و تو اکثر آنها را شکر گزار نخواهی^(۱۲۷) یافت.

نیازهای مادی شیطان

همین طور که شیطان حاجات معنوی خود را از خداوند متعال طلب کرد یعنی همان حاجاتی که به عبادات خود از خدا خواست تا

آدم علیه السلام و اولادش را به انحراف بکشد - حاجات مادی خود را هم از خدا خوستار شد، و آنها را هم خداوند بزرگ به او تا روز موعود عنایت فرمود.

ابو امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود: بعد از آن که شیطان رانده درگاه الهی شد و او را به روی زمین فرستادند. عرض کرد: پروردگار! مرا به سوی زمین فرستادی، از درگاه خود راندی و از نعمت های بهشت محروم نمودی. من در دنیا احتیاجاتی دارم که بتوانم زندگی کنم. آنها را برای ادامه زندگی ام برایم آماده و مهیا نما که در مضیقه نباشم. خطاب شد: حاجات تو چیست؟ عرض کرد: خدایا! من محتاج خانه و منزل، به من خانه ای عنایت فرما. خطاب شد: خانه تو را حمام ها قرار دادم. (هر کجا حمام است و مردم آن جا رفت و آمد می کنند خانه شیطان است). عرض کرد: من محتاج نشستن هستم و جایی برای آن می خواهم. خطاب شد: جای نشستن تو بازارها و کوچه ها و در مغازه ها است - آن جا بنشینی و مردم را به گناه، کم فروشی، رشوه، ربا، غش در معامله، به ناموس مردم نگاه کردن، دروغ گفتن، خیانت کردن، کلاه سر مردم گذاشتن و غیره بکشی. در حدیثی هم آمده که: بازار محل عیش و لذت بردن شیطان است.

عرض کرد: خدایا! من غذا می خواهم. غذای من از کجا تأمین شود؟ خطاب شد: غذای تو را در سفره ای قرار دادم که بر سر آن «بسم الله» گفته نشود. (و صاحبان آن سفره مثل حیوانات گرسنه و حریص، بدون آن که نام خدا ببرند، به آن حمله می کنند)

عرض کرد: الهی! من احتیاج به آب و آشامیدنی دارم، آن را من از کجا به دست آورم؟ خطاب شد: نوشیدنی های تو شراب و هر چیز مست کننده است. (از قبیل فقاع که نوع از آب جو می باشد، جرس و بنگ که به وسیله قلیان می کشند).

عرض کرد: برای من اذان گویی قرار ده. گفته شد: اذان تو وسایل موسیقی و مؤذن تو کسانی هستند که با این آلات می نوازند و آنها را به کار می گیرند.

عرض کرد: برای من قرآنی قرار بده که در آن نگاه کنم. خطاب شد:

قرآن تو شعر است (وقتی محزون شدی و دلت گرفت، شعر بخوان).
عرض کرد: برای من کتابی قرار ده که در آن نگاه کنم. خطاب شد:
کتاب تو «وشم» (خال کوبی‌هایی که بعضی‌ها روی بازو و جاهای
دیگر بدن می‌کنند) است.
عرض کرد: برای من حدیثی قرار ده. فرمود: حدیث تو دروغ و
دروغ گفتن است کسانی که دروغ می‌گویند، حدیث تو را گویند.
عرض کرد: برای من دام و وسیله، شکار قرار بده، خطاب شد: زنان
را وسیله صید کردن و به دام انداختن مردم قرار دادم. (۱۲۸)

در خواست‌های آدم علیه‌السلام از خدا

امام باقر علیه‌السلام فرمود: چون حضرت آدم علیه‌السلام شنید شیطان
برای فریب او به جای عباداتی که کرده، حاجاتی را از خداوند خواستار
شده و به او عنایت کرده، عرض نمود: پروردگارا! شیطان را بر من و
اولادم مسلط کردی، خواسته‌های او را بر آوردی که درباره من و اولادم
بود. پس به من و اولادم چیزی عنایت فرما تا بتوانم در مقابل مکرو
حیله‌های او خود را حفظ نمایم. خطاب شد: (شیطان از من خواست) تو
هم از من بخواه، زیرا هم چه بخواهی به تو می‌دهم و حاجات تو را هم
برآورده می‌کنم.

آدم علیه‌السلام عرض کرد: خدایا! من خیر و صلاح خود و اولادم را از تو
می‌خواهم. تو خود دانا و بزرگواری، هر چه صلاح می‌دانی برای ما قرار
بده، خطاب رسید: ای آدم! از برای تو و فرزندان در دنیا چند چیز قرار
دادم تا در مقابل حاجات شیطان باشد:

اول این که، هرگاه تو و اولادت قصد معصیتی کنید و آن را انجام
ندهید، گناهی برایتان نوشته نمی‌شود.

دوم، هرگاه قصد معصیتی نمودید و آن را انجام دادید، تا هفت
ساعت شما را مهلت می‌دهم، اگر به فکر افتادید و توبه نمودید، باز برای
شمانوشته نمی‌شود. و اگر بعد از هفت ساعت توبه نکردید فقط یک

گناه برایتان نوشته می شود.

سوم، اگر قصد بندگی و کارهای نیک کنید، ولی موفق نشوید و آن را انجام ندهید، یک ثواب برای شما نوشته می شود. چهارم، اگر بر آن شدید که عبادت و کار خیری کنید و موفق هم شدید و آن را انجام دادید، ده حسنه و ثواب برایتان نوشته می شود. چنان چه می فرماید:

«من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزا الا مثله»،

«هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می شود و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی شود.» (۱۲۹)

آدم گفت: پروردگارا! فضل وجودم و کرم تو زیاد است، آن را بر من و اولادم زیادتر فرما و ما را مورد لطف و کرم خود قرار ده. پنجم، خطاب شد: ای آدم! برای فرزندان قرار دادم، اگر گناه و معصیتی نمودند و بعد پشیمان شدند و استغفار کردند گناهان شان را بیامرزم.

ششم، هرگاه تا روز قیامت از تو فرزندی زاده شود - و دین دار و خداشناس باشد - در برابر هر یک از فرزندان، ملکی از ملائکه را (در مقابل اولادان شیطان) قرار می دهم تا او را از شر فتنه شیطان و اولادش حفظ نمایند.

هفتم، عرض کرد: پروردگارا! لطف و کرم خود را بر ما بیفزا و ارزانی ده، خطاب شد: ای آدم! توبه را از برای ایشان قرار دادم و تا روح در بدن آنهاست و هنوز به سینه و گلویشان نرسیده، طلب استغفار کنند و از گناهان خود توبه نمایند، توبه ایشان را می پذیرم.

هشتم، گفت: خدایا! بخشش های خود را بر ما زیاد فرما. خطاب شد: ای آدم! (اگر باز گناهانی باقی ماند یا فراموش کردند که توبه کنند) در قیامت همه گناهان آنان را می بخشم و می آمرزم و از کسی باکی ندارم، (زیرا حاکم خودم هستم و قدرت به دست من است و کسی در آن جا دخالتی ندارد) قرآن درباره این که خداوند همه گناهان را در قیامت می بخشد، می فرماید:

« قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا، »

(ای پیامبر!) به آنها «بگو: ای بندگان من، که بر خودتان اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان رامی بخشد (که او بخشنده و مهربان است)». (۱۳۰)

وقتی خداوند به حضرت آدم علیه‌السلام خطاب نمود و فرمود: همه گناهان بندگان را در قیامت می‌بخشم و می‌آمرزم. آدم خوش حال شد و عرض کرد: همین‌ها ما را کافی است و به آنها راضی شدم. (۱۳۱)

دلیل خوش بختی آدم و بدبختی شیطان

چند چیز باعث خوش بختی حضرت آدم علیه‌السلام شد، و همان‌ها باعث بدبختی و بیچارگی شیطان ملعون گردید. «محمد دوری» نقل می‌کند: علت بدبختی و بدفرجامی شیطان پنج چیز است، در حالی که همان‌ها باعث خوش بختی حضرت آدم علیه‌السلام شد. و آنها عبارت‌اند از:

۱. آدم علیه‌السلام وقتی از درخت ممنوع شده خورد و با خدا مخالفت کرد، بعد از آن که متوجه خلافت خود شد اقرار و اعتراف کرد به این که او و همسرش اشتباه کردند. و به خدا عرض کردند:

« ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا، لنكونن من الخاسرين، »

«خداوندا! ما (دو نفر) بر خود ظلم و ستم کردیم. اگر (لطف و بزرگواری) تو ما را نبخشد و بر ما رحم نکنی، هر آینه زیان‌کار خواهیم بود». (۱۳۲)

خویش را مجرم و مجرم گومت‌رس

تا ندزدد از تو آن استاد درس

از پدر آموز ای روشن جبین

ربنا گفت و ظلمنا پیش از این

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت

نه لوای مکر و حیلت بر فراخت

اما شیطان به گناهان خود اعتراف نکرد و خود را مجرم و خلاف کار ندانست و همین باعث بی چارگی او شد.

۲. آدم بعد از آن که خلاف کرد و متوجه آن شد، در برابر خدای خود، پشیمان گشت و با عجز و التماس عذر خواهی کرد و گفت:

«رب انی ظلمت نفسی انک من الغافرین،»

«خدایا، بر خود ظلم کردم، پس مرا بیامرزش و از تقصیرم بگذر. به درستی که تو از بخشنده‌گی - و جز تو بخشنده‌تر کسی را سراغ ندارم-».

ولی شیطان چون خود را بی‌گناه می‌دانست پشیمان نشد و از خداوند بزرگ عذر نخواست.

۳. آدم علیه‌السلام در برابر ترک اولی که مرتکب شده بود، خویشتن را سرزنش کرد و گفت: خداوند! من از برگشتگان هستم. اما شیطان خود را در برابر خلاف‌هایی که کرده بود، سرزنش نکرد و چون خود را محق می‌دانست، گفت:

«خلقتنی من نار و خلقته من طین،»

«مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک و گل،»^(۱۳۳) پس من بر او سجده نکردم.

۴. آدم وقتی پرونده خود را سیاه یافت، به فکر افتاد که آن را جبران کند و به حالت اول برگرداند، از این رو زود توبه کرد و با شکسته نفسی در برابر خالق خود عرض کرد:

«رب اغفر لی انک خیر الغافرین، رب فارحمنی انک خیر

الراحمین، رب فتب علی انک انت التواب الرحیم،»

«خدایا! مرا ببخش، زیرا تو بهترین بخشنده‌گانی، خدایا! به من رحم کن، چون تو بهترین رحم‌کننده‌گانی، خدایا! توبه مرا قبول کن، به درستی که تو بسیار آمرزنده‌ای.»^(۱۳۴)

۵. آدم در حالی که خلاف مرتکب شده بود، و طبق گفته خدا که می‌فرماید: از رحمت خدا مأیوس نشوید: ناامید نشد و دویست سال

درزمین گریه کرد تا خدا توبه‌اش را پذیرفت ولی شیطان بعد از گناه خویش از رحمت خدا ناامید شد. و همین یأس و ناامیدی بزرگترین گناهی بود که او مرتکب شد. قرآن می‌فرماید:

«لَا تَأْيِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ»،

«از رحمت خدا نومید نباشید، چون کسی از رحمت خدا مأیوس نمی‌شود مگر کافران». (۱۳۵)

از این رو بود که خداوند از روح خود در پیکر آدم دمید و او را خلیفه خویش ساخت. در مقابل آدم شیطان بدکردار حاضر نشد که از پیشگاه باعظمت الهی عذرخواهی کند به جای آن، مقابل خدای خود ایستاد و قسم خورد که تا می‌تواند و قدرت دارد گناه و مخالفت کند. (۱۳۶)

گفت: شیطان که بما اغویتنی

کرد پنهان فعل خود را آن دنی

گفت: آدم که ظلمنا نفسنا

او ز فعل خود نبذ غافل چو ما

از ادب حق، توبه تلقینش نمود

توبه‌اش را اجتنابانه فزود

بعد توبه گفتش: ای آدم! نه من

آفریدم در تو این جرم و محن

نی به تقدیر قضای من بدان

چون به وقت عذر کردی آن نهان

گفت: ترسیدم ادب بگذاشتم

گفت: من هم پاس آنت داشتم

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بدم من سرخ رو کردیم زرد

رنگ، رنگ توست صباغم توئی

اصل جرم و آفت داغم توئی

بذر گستاخی کسوف آفتاب

شد عزازیلی ز جرئت رد باب

هم چه ابلیسی که گفت اغویتنی

تو شکستی جام، ما را می زنی

